

خلاصه کتاب

ثروتمندترین مرد بابل

نویسنده : ساموئل کلاسون

مترجم : مهدی مجرد زاده کرمانی

تلخیص: نازیلا ماهوتی

مدیریت جذب و آموزش

تیرماه ۱۳۸۶

به نام خدا

کتاب ثروتمندترین مرد بابل مجموعه ای از داستانهای واقعی است که هم از لحاظ ادبی و هم به لحاظ راهنمایی های مالی و اقتصادی جالب توجه می باشد. در همه داستان ها علل مشکلات مالی مورد بررسی قرار گرفته و راهکارهای عملی جالبی برای رفع آن پیشنهاد شده است. هدف واقعی در این کتاب ایجاد بینشی است تا علاقمندان به موفقیت مالی به کمک آن ثروتمند شوند، از ثروت خود نگهداری کرده و از درآمد حاصل از آن ثروت، ثروت بیشتری به دست آورند. در ذیل خلاصه ای از داستان های این کتاب برای خوانندگان محترم ارائه می گردد.

اولین و دومین داستان کتاب مربوط به مردی ارابه ساز به نام بن سیر و دوست چنگ نواز او کوبی می باشد که هر دو پس از سالها کار و تلاش فقیر و بی چیز بودند و از این رو تصمیم گرفتند تا راهی برای ثروتمند شدن بیابند. آن دو نزد دوست قدیمی خود "آرکاد" که ثروتمندترین مرد بابل بود رفته و راه ثروتمند شدن او را جويا شدند. آرکاد در جواب گفت جمع مال دارای قواعد و قوانینی است که شما آنها را نیاموخته اید و یا متوجه آنها نشده اید. من در جوانی دریافتم که ثروت توانائی انسان را برای داشتن چیزهایی که موجب خوشبختی و رضایت می شود، افزون می کند. **ثروت قدرت است و بسیاری از چیزها را امکان پذیر می نماید** و می تواند مایه آرامش جسم و روح باشد و چون نه میراث پدری داشتم و نه هوش و دانش فوق العاده پس باید با مطالعه و در طول زمان به خواسته های خود می رسیدم. زمان چیزی است که همه در اختیار دارند و نباید آن را بیهوده تلف کنند. در مورد مطالعه هم فراموش نکنید که **علم بر دو نوع است اول علمی است که موجب یادگیری نادانسته ها می شود و دیگری علمی است که سبب می شود بفهمیم چه چیزهایی را نمی دانیم**.

آرکاد سپس سالهای متوالی و سخت کار خویش در دیوان مکاتبات و حک کردن مطالب بر روی لوحه های گلی و همچنین نحوه آشنائی اش با القمیش را که از ثروتمندان آن زمان بود، نقل می کند. این آشنائی نقطه عطفی می شود در زندگی وی. القمیش کسی است که راه و رسم ثروتمند شدن را به آکارد می آموزد. او می گوید راه دولتمندی را هنگامی یافتم که متوجه شدم بخشی از درآمد من متعلق به خودم است و باید آن را برای خود نگه دارم و این سهم نباید کمتر از یک دهم درآمد باشد. در ضمن می بایستی مبلغ پس انداز شده را به کار اندازم تا پول هایم به طور مضاعف روی هم جمع شوند و به اندازه دلخواه برسد. همچنان که درخت از یک دانه کوچک بوجود می آید ثروت نیز از مبالغ جزئی به وجود می آید و رشد می کند.

آکارد برای دوستان خود شرح می دهد که چگونه اندوخته یکساله خویش را برای خرید جواهر به آجر پزی می دهد و او به دلیل بی تجربگی شیشه رنگی را به جای جواهر خریداری می کند. بدین ترتیب پس انداز او از بین می رود و او یاد می گیرد که هر کسی برای سرمایه گذاری به فرد بی تجربه ای مراجعه کند باید اندوخته خود را از کف بدهد. پس از این اشتباه او سه اصل کلی ثروتمند شدن را می آموزد. اصل اول اینکه باید با مبلغی کمتر از درآمد خود زندگی کرد. اصل دوم راهنمایی گرفتن از افراد صاحب علم و تجربه می باشد. اصل سوم به خدمت گرفتن اندوخته خویش است .

از نظر آکارد قدرت اراده چیزی نیست جز داشتن هدفی ثابت و غیر قابل تغییر و انجام دادن وظایفی در راه رسیدن به آن هدف . برای مثال اگر با خود قرار می گذارید که به مدت صد روز هر بار که از روی پلی عبور می کنید ریگی را از کنار راه برداشته و در رودخانه بیندازید، حتما این کار را بکنید. اگر فرضاً در روز هفتم فراموش کردید این کار را انجام دهید، باید همان موقع برگردید و ریگ را در رودخانه بیندازید. هرگز نگوئید فردا دو تا ریگ می اندازم. در ضمن برای خود وظایف دشوار و غیر عملی در نظر نگیرید.

داستان سوم با عنوان هفت راه برای رفع مشکلات مالی مربوط به فقر مردم بابل بعد از جنگ، انباشت ثروت در دست تعداد انگشت شمار و چاره اندیشی سارگون پادشاه بابل در جهت تغییر وضعیت جامعه می باشد. سارگون پس از مشورت با وزیر خود تصمیم می گیرد از آکارد که ثروتمند ترین فرد بابل است کمک بگیرد تا جامعه را از فقر نجات بدهد. آکارد آمادگی خود را برای آموزش و کمک به دیگران اعلام می نماید و قرار بر این می شود که کلاسی با گنجایش صد نفر آماده گردد تا این عده بوسیله آکارد روش ثروتمند شدن بیاموزند و سپس آموخته های خود را به تمامی مردم بابل انتقال دهند. او مراحل اساسی ثروتمند شدن را که هفت مورد بود در هفت روز به افراد برگزیده شده آموزش می دهد. این مراحل به شرح زیر بودند:

- ۱- از هر ده سکه که وارد کیسه شما می شود فقط نه سکه را خرج کنید. به این ترتیب بلافاصله کیسه سنگین تر می شود و شما از سنگینی آن لذت برده و رضایت روحی پیدا می کنید .
- ۲- مخارج خود را تنظیم کرده و مطابق بودجه خود خرج کنید تا پول کافی برای تامین نیازهای ضروری و خواسته های ارزشمند خود داشته باشید.
- ۳- هر یک از سکه های موجودی خود را به کار اندازید تا تولید مثل کند. یعنی اندوخته خود را به خدمت گیرید تا تولید درآمد کند. در آمد این اندوخته است که ما را ثروتمند می کند.
- ۴- از سرمایه خود در برابر خطرات احتمالی محافظت کرده و طوری سرمایه گذاری کنید که اصل سرمایه محفوظ بماند و سود عادلانه ای هم ببرید. مشورت با افراد دانا ضروری است.
- ۵- در زمینه مسکن سرمایه گذاری کنید و حتماً "خانه ای از خود داشته باشید.
- ۶- برای دوران پیری خود و تامین آتیه خانواده خویش تدبیری بیندیشید و هر قدر هم که پر درآمد باشید، بیمه کردن خود و افراد خانواده تان را فراموش نکنید.

۷- تواناییهای خود را پرورش دهید. مطالعه کنید، بر عقل و دانش خود بیفزایید و به شخصیت خود احترام بگذارید.

داستان چهارم دیدار با فرشته خوشبختی نام دارد که تاثیر بخت و اقبال را در موفقیت انسان ها مورد بررسی قرار می دهد. داستان شامل گفتگوهائی است که بین آرکاد و دیگر اعضای معبد آموزش بابل صورت گرفته است. این معبد محل مباحثه و جدل در موضوعات مورد علاقه عموم بود. هر یک از افراد حاضر در تالار نظر خاصی درباره شانس ارائه می دادند. برخی پیدا کردن کیسه طلا و گروهی برنده شدن در مسابقات را نشانه بخت و اقبال می دانستند. در حالیکه از نظر آرکاد پولی که از چنین راههائی به دست آید ارزش دائمی برای آن فرد ایجاد نمی کند. اما در همه مشاغل شرافتمندانه فرصتی برای انسان هست که بر اثر تلاش خود به سود قابل توجهی دست پیدا کند. ممکن است گاهی در اثر عوامل مختلف زحمت او بر باد رود و پاداش نگیرد ولی کسی که پشتکار داشته باشد بالاخره موفق می شود. دومین نکته مهم در مباحث این داستان استفاده از فرصت ها و عدم سهل انگاری می باشد. بخت و اقبال به سراغ کسانی می رود که از فرصت ها استفاده می کنند. کسی که فرصت ها را از دست می دهد، سهل انگار بزرگی است. بنابراین هرگاه دانستیم معامله ای مناسب و معقول است باید بلافاصله قدم برداریم. این موضوع باعث می شود که بعدها تاسف نخوریم و فکر نکنیم شانس خوبی را از دست داده ایم. در ضمن خوشبختی هم احساسی است که بعد از استفاده از فرصت ها و برای مردان عمل پدید می آید.

پنجمین داستان پنج قانون طلائی نام دارد. آرکاد این پنج قانون را بر لوحی نوشت و به پسر خود نوماسیر داد تا دور جهان بگردد و پس از کسب تجربه بازگشته و اداره اموال پدر را بر عهده گیرد. پنج قانون طلائی آرکاد به شرح زیر می باشد :

۱- طلا به مردانی روی می آورد که دست کم یک دهم درآمد خود را پس انداز کنند تا برای آینده خود و خانواده شان اندوخته ای داشته باشند.

۲- طلا به مردانی تعلق می گیرد که آن را در راهی سود آور به کار اندازد.

۳- طلا با حمایت صاحب محتاطی زیاد می شود که آن را با مشورت متخصصان با تجربه سرمایه گذاری کند.

۴- طلا از دست کسانی می لغزد که آن را در معاملات و منظورهائی به جریان اندازند که در آن زمینه آشنائی کافی ندارند.

۵- طلا از دست افرادی که به دنبال درآمدهای غیر ممکن باشند و یا از روی طمع به دنبال افراد شیاد و حقه باز بروند و به تجارب خام و هوسهای واهی خود اعتماد کنند، فرار می کند.

هرگز در راهی که اصل سرمایه به خطر بیفتد سرمایه گذاری نکنید. کارهای عاقلانه ما در زندگی موجب خشنودی ما می شود و به ما کمک می کند و بر عکس اگر اعمال ما عاقلانه نباشد عاقبت ما را دچار عذاب و بلا خواهد کرد. تصمیم و هدف به انسان قدرت جادویی می دهد. این نیرو را در سایه دانشی که در پنج قانون طلائی نهفته است به کار گیرید تا شما نیز ثروتمند شوید.

داستان ششم کتاب تحت عنوان صراف بابلی مربوط به مرد نیزه سازی به نام رودن می باشد که به دلیل طراحی یک نیزه جدید پنجاه سکه طلا از پادشاه جایزه گرفته بود. او برای آنکه طلاهای خود را در راه درست سرمایه گذاری کند نزد ماتون صراف معروف رفته و از وی راهنمایی می خواهد. محور گفتگوهای آن دو درباره معایب و محاسن دادن وام به دیگران می باشد. ماتون معتقد است زمانی می توان به کسی وام داد که از بازپرداخت آن مطمئن بود. اگر وام گیرنده نتواند به شکل صحیحی از پول استفاده کند و آنرا تلف نماید مسلماً "قادر نخواهد بود بدهی خود را بپردازد. بنابراین اگر به کسی وام می دهی حتماً" به امانت چیزی از او بگیری تا در صورت لزوم بتوانی آنرا جایگزین مبلغ وام نمایی. **وام گیرندگان بر سه دسته اند:** دسته اول کسانی هستند که در مقابل وامی که می گیرند چیز با ارزشی نزد وام دهنده به امانت می گذارند. دسته دوم گرچه اموال قابل توجهی ندارند اما می توانند کار کنند و در آمدی داشته باشند. گروه سوم کسانی هستند که نه دارائی دارند و نه درآمد مطمئن. وام دادن به دو دسته اول بلا مانع است. ولی در مورد گروه سوم، اگر اشخاص معتبری وام گیرندگان را ضمانت نکنند، وام دادن خطا می باشد.

ماتون جوانان را جاه طلب می شمارد و می گوید آنان به دنبال راههای میانبری هستند که زودتر ثروتمند شوند. به همین دلیل بدون فکر کردن پولهایی را قرض می کنند که قادر به بازپرداخت آن نیستند. آنان زمانی پشیمان و متاسف می شوند که خورشید بختشان به تیرگی گرائیده است. بنابراین رفتن به دنبال طرح های واهی و غیر عملی به خیال آنکه می توان سرمایه را به سرعت چند برابر کرد باعث از دست رفتن اصل سرمایه خواهد شد. سعی کن با کسانی شریک شوی که موفق باشند و در اثر تدبیر و مهارت آنان سرمایه ات روز به روز افزایش یابد اندکی احتیاط از بسیاری پشیمانیها جلوگیری می کند.

هفتمین داستان دیوارهای بابل نام دارد و حمله آشوریان به بابل را در غیاب پادشاه شرح می دهد. قهرمان اصلی این داستان سلحشور پیری به نام بنزار می باشد که به عنوان نگهبان در بالای حصارهای قدیمی بابل می ایستاد و پیش از هر کس از خبرها مطلع می شد. مردم شهر پیوسته خود را به او می رساندند و اوضاع جنگ را جویا شده و ابراز نگرانی می کردند. بنزار با خونسردی جواب می داد: دیوارهای بابل محکمند و از شما محافظت خواهند کرد. نبرد حدود سه هفته ادامه داشت تا اینکه رفته رفته جنگ فروکش کرد و سپاهیان دشمن شروع به عقب نشینی کردند. یک بار دیگر دیوارهای بابل دشمنی عظیم و بد طینت را که می خواست گنجهای بابل را غارت کند، واپس راند و شهر بابل قرنهای باقی ماند، زیرا که از آن به خوبی محافظت می شد. **دیوارهای بابل مثالی برجسته از نیاز انسانها به محافظت است.** این نیاز امروزه نیز همچون گذشته نیرومند می باشد. اکنون ما می توانیم در پشت دیوارهای غیر قابل نفوذ بیمه حسابهای پس انداز و سرمایه گذاریهای مطمئن خود را در برابر وقایع غیر منتظره حفظ نمائیم. بدون امنیت کافی نمی توان زندگی کرد.

داستان هشتم شتر فروش بابل نام دارد که سرگذشت مردی به نام دباسیر و راهکارهای ارائه شده توسط وی جهت ثروتمند شدن را شامل می شود. دباسیر هم همانند سعدی معتقد بود که انسان هر چه گرسنه تر باشد ذهنش روشنتر می شود.

دباسیر برای دیگران توضیح می دهد که چگونه در جوانی در دام هوس های خویش رها گشته و بدون داشتن پشتوانه وام های کلان می گیرد و چون قادر به بازپرداخت آن نبوده است، مجبور به مهاجرت می شود. او مدت ها به بردگی یکی از روسای شام مشغول بوده و شتربانی یکی از همسران وی را می کرده است.

دباسیر شرح می دهد که چگونه آن زن روح آزادی را در او بیدار کرده و پس از نصایح فراوان به او کمک میکند تا از آن جا گریخته و به بابل برگردد و همچون یک مرد با طلب کاری های خود روبه رو شود. هر جا که اراده و تصمیم وجود داشته باشد راهی گشوده خواهد شد. او پس از بازگشت سخت کار کرده و تمامی بدهی های خویش را پرداخت می کند و بالاخره در میان مردم دارای اعتبار و احترام می گردد.

نهمین داستان کتاب شامل ترجمه پنج لوح گلی است که نوشته دباسیر می باشد. این لوحه ها که در حفاری های بابل به دست آمده بود توسط استاد دانشگاهی به نام شروزبری برای دانشجویان تدریس می شد.

در لوحه اول و دوم دباسیر اهداف و نقشه های خود را برای پرداخت بدهی ها و همچنین به دست آوردن دارائی و عزت شرح می دهد. این نقشه برای رسیدن به سه هدف است. اول این که خوشبختی و رفاه آتی وی را تامین کند و این کار را با کنار گذاشتن یک دهم از کل درآمد ممکن خواهد بود. هدف دوم تامین نیازهای خانواده می باشد. با اختصاص هفت دهم از درآمد برای تهیه مسکن، لباس و مخارج اضافی این امر نیز تحقق می یابد. سوم اینکه با اجرای این طرح بدهی ها نیز پرداخت گردد. با کنار گذاشتن دو دهم از درآمد و تقسیم عادلانه آن بین طلبکاران هدف سوم نیز قابل حصول خواهد بود.

لوحه سوم، چهارم و پنجم در ارتباط با نحوه برخورد طلبکاران با دباسیر و چگونگی بازپرداخت بدهی ها تا آخرین قسط می باشد. بخش پایانی این داستان مربوط به استفاده دکتر شروزبری از تجربیات دباسیر و رهایی وی از دام بدهی ها و گرفتاری های مالی است.

آخرین داستان کتاب خوشبخت ترین مرد بابل نام دارد. این مرد کسی نبود جز شارونادا ملک التجار بابل که در روزگاران گذشته برده ای بیش نبوده است. وی سرگذشت خود را برای هدان گولا، نوه شریک قدیمی اش یعنی آراد گولا که برخلاف پدر بزرگ خود جوانی بدون عقل معاش و تنبل بود نقل می کند. هدف شارونادا از راهنمایی و کمک به آن جوان ادای دینی است که به پدر بزرگ وی داشت.

هدان گولا تنها چیزی که می خواست بداند این بود که شارونادا و پدر بزرگش چگونه ثروتمند شدند. او کار را مختص بردگان می دانست و نمی توانست باور کند پدر بزرگش و شارونادا بردگانی بودند که با تلاش و کار سخت به چنان مقام و منزلتی دست یافتند. هدان گولا از اینکه او و پدرش استعداد و توانائی

پدر بزرگ را ندارند و قادر نیستند مانند او ثروتمند شوند، تاسف می خورد. شارونادا خاطراتی از هم زنجیرهای خویش و اینکه چگونه برخی از آنان جان خود را در اثر سختی کار یا سرکشی از دست دادند، نقل می کند. وی شرح می دهد که چگونه در نزد ارباب خود شیرینی پزی و نانوائی را می آموزد و با شایستگی درآمد زیادی را نصیب او می نماید. بدین ترتیب اعتماد ارباب را جلب می کند و پس از مدتی به منظور کسب درآمد به دوره گردی و شیرینی فروشی در خیابان می پردازد. از این راه برای خرید آزادی خویش نیز پس انداز می کند. ولی قبل از آنکه موفق به خرید آزادیش شود به دلیل ورشکستگی ارباب به مرد دیگری فروخته می شود. ارباب جدید از وی در ساخت کانال آبیاری استفاده می کرد. کاری بسیار سخت و جانفرسا که گل و خاک را از کوره راهی لغزنده و خاکی بالا می کشیدند. پس از گذشت چند ماه زمانی که شارونادا ضعیف و ناتوان و ناامید می گردد، آراد گولا یعنی پدر بزرگ هدان که دیگر مردی ثروتمند بود او را خریده و سند آزادیش را به او می دهد و وی را به عنوان شریک خود بر می گزیند. در پایان شارونادا موفق می شود هلان گولا را قانع کرده و به او بقبولاند که **کار کلید موفقیت است**.

بخش پایانی کتاب به موقعیت جغرافیائی و تاریخی شهر بابل که با شکوهترین و ثروتمندترین شهر تاریخ می باشد، پرداخته است. شهری بدون جنگل، بدون معدن و حتی سنگهائی برای ساختمان. این شهر بزرگ به طور کلی بر نیروی انسانی خود متکی بود و ثروت آن را انسان ها پدید آورده بودند. شهر بابل فقط دو منبع طبیعی داشت یکی خاک حاصلخیز و دیگری آب رودخانه فرات. سدها و کانال هائی که مهندسی بابل پدید آوردند از شاهکارهای برجسته تاریخ مدون بشری است. پادشاهان بابل کمتر اهل غارت و کشور گشائی بودند و جنگ هائی که در آن شرکت داشتند بیشتر برای دفاع از کشور بود. از دیگر عجایب این شهر دیوارهائی است که دور تا دور آن کشیده شده بود. این دیوار به دستور سمیرا میس ساخته شد و سپس بخت النصر دستور بازسازی آن را داد و از عجایب هفتگانه جهان به شمار می رود. بابلی ها در زمینه های هنری نیز مانند پیکر تراشی، صورتگری، بافندگی، جواهر سازی و تولید سلاحها و لوازم فلزی کشاورزی مهارت داشتند. آنان همچنین بازرگانانی زیرک بودند و مخترعین اصلی پول به عنوان وسیله مبادله سفته و اسناد مالکیت کتبی نیز به شمار می آیند. سقوط بابل در سال ۵۴۰ پیش از میلاد به دست کوروش صورت گرفت و از آن به بعد از قدرت و اعتبار شهر به تدریج کاسته شد تا اینکه به صورت شهری متروک و خالی از سکنه در آمد، اما دانش بابل جاودانی است و تمدن بشری مدیون آن می باشد.

"پایان"